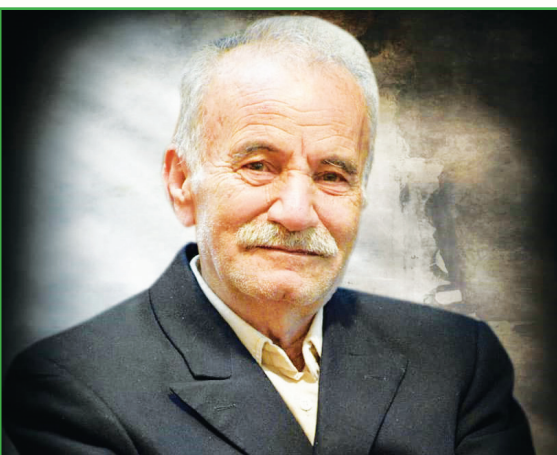


محمد رجیبی

یاد یار مهربان

در پاسداشت تلاش شادروان محمد علی اصلاح پذیر



گفتم: از این پس دیگه، سروده‌های معترضین را اصلاح نکن تا ارزش کارت را بدویند!

گفت: آقای رجیبی سخت نگیر، این‌ها هم مثل فرزندم هستند، حالا جوان هستند و پرشور، به هرحال یک روز متوجه می‌شوند و اگر زنده باشم، تشکر می‌کنند و اگر از دنیا رفته باشم، یک خدایا برام می‌فرستند! یک ماه بعد از عمل قلبش که به کازرون برگشته بود، با او تماس گرفتم و اجازه دیدار خواستم.

گفت: شما هر زمانی که تشریف بیارید خوشحال میشم.

قرار گذاشتم و شبی خدمتش رسیدم، خیلی خوشحال شد. سروده‌هاش با عنوان: «قفس برای همیشه» را به من داد و گفت: چون پزشکان به من گفتند: زیاد حرف نزنم، خودت بخوان، کنارش روی مبل نشسته بودم، چند تا از شعرهاش را خواندم.

رو به من کرد گفت: استاد نظرت در مورد شعرام چیه؟

گفتم: به من نگیرد استاد، شما از من بزرگتری و من از شما آموختم، گفت: من چیزی که تو دلمه میگی! حالا نظرت درباره سروده‌هام چیه؟ گفتم: خیلی خوبه!

با فروتنی گفت: شما خوب خواندی! خوانش شما به دلم نشست.

یکی از سروده‌های زنده یاد که از خواب درم را پیشکش می‌کنم:

از صبحدم گذشتم و در سینه‌های نور
دیدم کسی که نعره تکبیر می‌کشید
یک دست رو به سوی خدا، دست دیگری
از آسمان ستاره به زنجیر می‌کشید
اما خدای من همه‌جا بود و می‌شنید
فریادی که او، از ره تزویر می‌کشید
چشم تر تو در غزل تازه‌ی سراب
غم می‌دیدم و سایه‌ی تقدیر می‌کشید
م.ع. اصلاح‌پذیر (سراب) اسفند ۱۳۸۱ کازرون.
یادش گرامی، روانش آرام.

آوا بود.

یک روز اوایل آشنایی با ایشان که مطلبی برای انتشار برده بودم، صدایم را شنید و به اتفاق خودش دعوتم کرد، نزد ایشان رفتم! بعد از سلام و حال و احوال، کنارش نشستم، دیدم آقای اصلاح‌پذیر، چندین برگ شعر روی کاغذهای گوناگون در اندازه‌های متفاوت، جلوش گذاشته! گفتم: اینا چیه؟

گفت: سروده‌ی بچه‌ها.

با اجازه چند برگ از آنها را برداشتم و خواندم، در زیر ابیات آقای اصلاح‌پذیر ایراد شعرهاش رو مطرح ساخته بود و پایین صفحه توضیح داده بود.

گفتم: آقای اصلاح‌پذیر این‌ها که اشعار سستی است و فنون شعری هم رعایت نشده، چرا وقت خودت را صرف این‌ها می‌کنی؟ بریز دور، به سروده‌های خودت بپرداز!

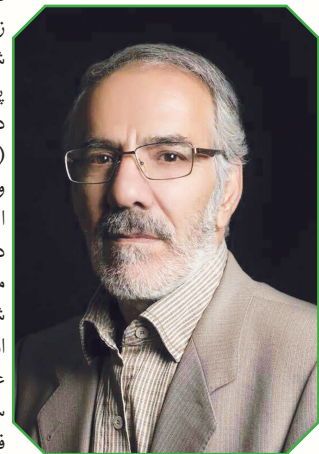
گفت: این‌ها، سروده‌های سست که برای چاپ به دفتر طلوع دادند، اونایی که قابل چاپ بوده و در مواردی با اصلاحات اندکی می‌شد انتشار داد، چاپ کردم، دلیل چاپ نشدن این سروده‌ها را چون شاعرانش جویا می‌شوند، براشون زیر ابیات، توضیح می‌دهم که چه ایراداتی داره و چرا چاپ نشده!

گفتم: خیلی حوصله داری.

گفت: وقت دارم، در ضمن به آموزش هست به هنرجویان این رشته! اشکالی داره؟

گفتم: نه بزرگواری و دلسوزی شما را ثابت می‌کنه، حالا که شما روی این کارها این‌همه وقت صرف می‌کنی و به تصحیح و توضیح آنها می‌پردازی، قدردان تلاشت هستند؟

گفت: بعضی‌هاشون آره، قدردانی و تشکر می‌کنند، ولی برخی هم معترضند که چرا چاپ نشده.



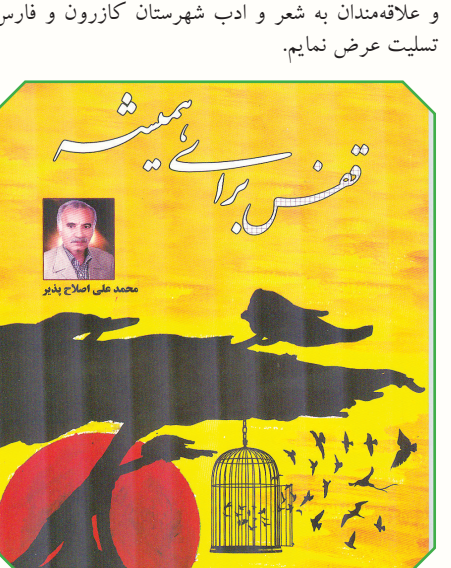
درست یاد نیست کجا و چه زمانی با آقای اصلاح‌پذیر، آشنا شدم، ولی سال ۶۹ - ۷۰ که پسر برادرش، اکبر اصلاح‌پذیر، دانش آموز دبیرستان مطهری (شاکر) بود و در رشته موسیقی و نمایش و... فعالیت داشت، با این خانواده آشنا شدم.

دوستی پررنگ با زنده‌یاد محمدعلی اصلاح‌پذیر از زمانی شکل گرفت که ایشان صفحه ادبی هنری هفته‌نامه طلوع را به عهده گرفت و در بارور نمودن سروده شاعران جوان، کوشش فراوان نمود. در تأیید دلسوزی و بزرگواری ایشان به رخدادی می‌پردازم که در ذهنم نقش بسته و رفتار و مرامش راه‌متمایز از دیگران ساخته!

روانشاد اغلب روزهای هفته، در اتاق بالای ساختمان روزنامه طلوع که دفتر صفحه ادبی - هنری بود، حضور می‌یافت و به ویرایش و اصلاح سروده‌ها می‌پرداخت!

من گاهی وقت‌ها که نوشتارم برای انتشار به دفتر طلوع می‌بردم، سری به آقای اصلاح‌پذیر می‌زدم و اغلب تا پایان کارش کنارش می‌ماندم و دست آخر او را به خانه‌اش می‌رساندم.

روانشاد به من محبت داشت، لهجه دلنشین بوشهری‌اش، زیبا و خوش



ادب شهرمان نمود و از شاعران بی‌ادعای زمانه ما بود استاد محمد علی اصلاح‌پذیر است او که ذوق و طبع شعرش را از پدرش مرحوم شادروان غلامرضا اصلاح‌پذیر به ارث برده بود. سالها در جمع هنرمندان و شعرای شهرستان کازرون سروده‌های خویش را که ناشی از احساسات درونش بود با آمیخته‌ای از لهجه گرم بوشهری و شیرین کازرونی در مناسبت‌های مختلف از اعیاد و سوگواری‌ها تا حضور در شب‌شعراهای شهرستان و کشور به زبان می‌آورد و می‌خواند بخشی از مجموعه اشعار وی در کتابی بنام قفس برای همیشه به همت نشریه طلوع چاپ گردید و در اختیار عموم قرار گرفت. از دیگر فعالیت‌های فرهنگی زنده یاد استاد محمد علی اصلاح‌پذیر همکاری افتخاری با نشریه طلوع در صفحه ادبی آن بود و این کار را سالها به جهت ارتقای دانش ادبی علاقه‌مندان به شعر و ادب و به‌ویژه جوانان انجام داد و آثار علاقه‌مندان به شعر و ادب پارسی با همکاری و راهنمایی وی از طریق نشریه طلوع به مردم فرهنگ دوست کازرون تقدیم شد. جا دارد در آستانه چهلمین روز درگذشت این عزیز بار دیگر فقدان ایشان را به خانواده تسلیت عرض نمایم.

قابل تأملی برداشته‌اند؛ طوری که کازرون در تاریخ کشور و فرهنگ اصیل ایران‌مان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است چراکه کازرون گنجینه‌های تاریخی و ادبی و فرهنگی بسیار دارد که شیفگان و محققان به تاریخ و فرهنگ اصیل و ناب ایرانی با گشت‌و‌گذاری در آن می‌توانند نشانه‌های فراوانی از این گنجینه غنی که در آثار و اسناد تاریخی و باستانی و فرهنگی به‌جامانده است را بیابند.

اینکه کازرونی‌ها علاوه بر لهجه خاص و شیرین طبع سرودن اشعار را دارند نیز نه یک ادعا که واقعیتی انکارناپذیر است. بزرگان و ادیبان و شعرا به نامی از گذشته تا امروز این شهرستان به خود دیده است از این‌روست که نسل کنونی و جوانش در عرصه‌های مختلف فرهنگی و هنری از سینما و تئاتر و نمایش تا شعر و موسیقی و سرود فعالاند و توانمندی و استعداد ذاتی خود رو به منصفه ظهور رسانده‌اند و نه‌تنها در این شهر که در استان و سطح ملی آثار باارزش فرهنگی و هنری‌شان مطرح و به یادگار خواهد ماند.

اما یکی از چهره‌هایی که دهه‌ها عمر خود را وقف شعر و

به یاد استاد

سنوچهر حبیبی

کازرون یکی از شهرستان‌های کهن و اصیل کشورمان است که در عرصه‌های فرهنگی و تاریخی حرف بسیار دارد و این بدان جهت است که این شهر مردمانی شجاع و غیور و با ذوق داشته و دارد که در طول قرن‌ها علاوه بر آنکه با رشادت از داشته‌ها و میهن خویش دفاع کرده‌اند با نامهربانی‌ها و با ناملایمات بسیاری نیز دست‌وپنجه نرم کرده‌اند و سعی و تلاش نموده‌اند که تاریخ و هویت خود را که ناشی از شجاعت و مقاومت و پایداری‌شان است را سینه‌به‌سینه و نسل به نسل انتقال دهند.

این رمز پویایی و موفقیت این مردم است که هم در راه استقلال و آزادی و حفظ ارزش‌های ملی و مذهبی کوشیده‌اند و هم در راه اعتلای فرهنگ خویش گام‌های



با درود به خداوند سخن، فردوسی بزرگ و هنرمندان شهرم:
محسن پزشک‌کیان، حسن اجتهادی و با یاد محمدعلی اصلاح‌پذیر:

اشاره

دل توفان زده‌ام غرق غبار است اینجا
نفس سوخته‌ام شعله شرار است اینجا
دشت از خون سیاوش و شان می‌سوزد
اسب صد حادثه‌جوی‌ای سوار است اینجا
تیغ زاری شده از کین و جنون سینه خاک
فصل پرپر شدن باغ و بهار است اینجا
هر طرف دامی و هر زاویه طرح قفسی است
روح پرواز در آزار حصار است اینجا
شهر خامش‌کده ای خالی و بی‌فریاد است
دیده خون‌گریه کن آباد مزار است اینجا
تا به کامم بکشد مرگ از این شوم سرا
دل بی‌طاقت من لحظه‌شمار است اینجا
هر که دیدم به سرش شور نگاری باقی است
سر شوریده من عاشق دار است اینجا

حسین عسگری (سحر)

خودش و با دعوت از شاعران دیگر جهت شرکت در این جلسات باعث رونق گرفتن و شکل‌گیری صحیح جلسات شد، استاد محمدعلی اصلاح‌پذیر بود. حضور ایشان گرمابخش مفضل ما شد و کم‌کم سایر افراد را ترغیب کرد که در جمع ما حاضر شوند. افرادی ازجمله محمدکاظم دهقانیان فرد، عظیم زارع، پژمان حسینی، علی حسن‌زاده، حمیدرضا گرجی فرد، فرحناز حمزه‌ای، فاطمه زاهدی و... به‌واسطه حضور این افراد و در ادامه پیوستن بهمن خسروی به‌عنوان مجری ثابت، نشست‌های ادبی ما رونق دوچندان گرفت و افراد زیادی ازجمله محمد رجیبی، سلیمان جهانپنجه‌ی، شهرام مدبری، محسن پورمظفر، معصومه اسفندیاری، مریم درسی، فرید احیاکننده، سمیه ایمانی، مهوش شفیعی، مسعود هوشمند، فرزانه مؤذن، فریده دهداران، خانم معبودی، احد رتیبی، شهرزاد بخشایش، محبوبه لطیفیان و... نیز کم‌کم به جمع ما به‌صورت ثابت یا مهمان اضافه شدند. در طول این مدت تلاش کردم برای اولین بار تجربه برگزاری شب‌شعر هم داشته باشم.

مجدد به سراغ خیلی از دوستان که در همین نشست‌ها

فقط استاد اصلاح‌پذیر مرا پذیرفت

علی دهقان: قدم اول در هر کاری همیشه مهم و سرنوشت‌ساز است. این مهم را از دیگران آموختم و در عمل نیز تجربه کرده‌ام.

سال ۸۷ بود که تحصیل در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کازرون را شروع کردم. علاقه‌مندی‌های مختلف و تجربیات گذشته از همان ابتدا سمت‌وسوی فعالیت‌های من را مشخص کرد و بیشترین وقتم را در عرصه فعالیت‌های سیاسی گذراندم ولی به هنر، ادبیات، محیط‌زیست و مسائل اجتماعی هم علاقه داشتم و می‌خواستم در این زمینه‌ها هم فعالیت کنم. اول‌ازهمه پا در عرصه ادبیات گذاشتم و از خیلی‌ها کمک خواستم تا دوباره نشست‌های هفتگی ادبی را در دانشگاه را فعال کنم. به‌غیر از دانشجویان شاعری که خودشان گرداندگان جلسات ادبی در سال‌های پیشین بودند، ازجمله ابوالفضل نیک کار، جواد کشاورزی، علی ابول‌پور و فاطمه مشایخ، اولین شاعر یا استادی که خارج از این جمع به من اعتماد کرد و با حمایت‌ها، اعم از حضور

من می‌دویدم از همه جایی خبرولی
آئینه‌ای عصای من پیرمی‌کشید
از صبحدم گذشتم و در سینه‌های نور
دیدم کسی که نعره تکبیر می‌کشید

(محمدعلی اصلاح‌پذیر)